



فمینیسم

پادکست دایجست | قسمت ۲۸

خرداد ۱۳۹۹

فرشاد محمودی

گردآورنده: علی نصراللهی

ویرایش و تنظیم: شادی حسین نیا

مقدمه

همه‌ی ما، چه مرد و چه زن، حداقل یک‌بار کلمه‌ی فمینیسم را شنیده‌ایم. نکته‌ی جالب این‌جاست که بسیاری از ما برداشت‌های بسیار متفاوتی از این واژه داریم و تصویرهایی که از این واژه در ذهن ما ایجاد می‌شود، طیف وسیعی را در برمی‌گیرد. از برابری گرفته تا مردستیزی و محدودیت‌ها و شایعات دیگر. همین قضیه حاکی از کژفهمی‌های عمیقی‌ست که بر اثر جریان‌های تاریخی و فکری مختلف، طی سالیان سال درباره‌ی این موضوع به وجود آمده‌اند. به همین دلیل ما در پادکست دایجست - که رسالتش روایت ساده‌شده‌ی مسائل نسبتاً پیچیده است - به این نتیجه رسیدیم که خوب است موضوع فمینیسم را به صورت اجمالی و ساده برای مخاطب‌ها تعریف کنیم تا اگر کسی خود را «فمینیست» معرفی کرد، بدانیم دقیقاً یعنی چه. شاید تا به امروز بسیاری از ما فمینیست بوده‌ایم و خبر نداشته‌ایم.

شما می‌توانید تمام قسمت‌های «پادکست دایجست» را در وبسایت دایجست (به آدرس www.digestttt.com) و اپلیکیشن‌های شنیدن پادکست بشنوید. همچنین برای حمایت داوطلبانه و اختیاری از پادکست دایجست، می‌توانید به قسمت «حمایت از پادکست» در وبسایت مراجعه فرمایید.

واژه‌شناسی فمینیسم

برای شروع بحث به واژه‌ی فمینیسم و ریشه‌ی این کلمه نگاهی می‌کنیم. واژه‌ی فمینیسم در واقع یک کلمه‌ی فرانسوی است که از ریشه‌ی لاتین Femina (به معنای جنس زن) گرفته شده. کلمه‌ی فمینیسم نخستین‌بار در قرن نوزدهم برای توصیف یک مشکل پزشکی برای مردانی به کار رفت که ویژگی‌های زنانه داشتند یا در اصطلاح زن‌نما بودند. این کلمه پس از پیدایش «جنبش احقاق حقوق زنان» به زبانی اطلاق شد که در پی حقوق برابر مرد و زن بودند. تا آن زمان تصور غالب این بود که حقوق انسانی کاملاً مردانه است و زن‌هایی که دنبال حقوق برابر هستند، ویژگی‌های مردانه دارند. پس با انتخاب واژه‌ی «فمینیست» برای این زنان، معنی این واژه از «مردان زن‌نما» به «زنان مردنما» تبدیل شد.

واژه‌ی فمینیسم در معنای امروزی‌اش اولین‌بار توسط «چارلز فوریه»، سیاستمدار و سوسیالیست فرانسوی، در سال ۱۸۳۷ استفاده شد. از این تاریخ به بعد فمینیسم به معنای «تلاش برای احقاق حقوق زنان» و «برابری حقوق زن و مرد» به ادبیات جهانی وارد شد. با این تعریف، فمینیست به کسی گفته می‌شود که برای به دست آوردن حقوق برابر بین زن و مرد تلاش می‌کند.

فمینیست‌ها بیشتر با چه چیزی مشکل دارند؟

به گفته‌ی فمینیست‌ها، مهم‌ترین مسئله‌ی فمینیسم نظام و جامعه‌ی مردسالار است. به اعتقاد آن‌ها در این نظام تمام ساختارهای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و... بر اساس برتری مردان بر زنان و تسلط بر زن‌ها بنا شده‌است و این بدان معنی‌ست که زن در این جامعه اولویتی ندارند و شهروند درجه‌دوم محسوب می‌شود.

این باور از کجا نشأت می‌گیرد؟

نظام مردسالاری و این نگاه پست به زنان قدمتی به اندازه‌ی تاریخ دارد. به طور کلی در طول تاریخ این نگاه دو خاستگاه متفاوت داشته: یکی سنت و دیگری مذهب.

در تفکر یونان باستان، زن به دلیل نوع خلقتش به غلط ضعیف‌تر و پست‌تر شناخته می‌شد. آن‌ها تصور می‌کردند چون آلت تناسلی مردان بیرون است، پس رشد و خلقت کامل‌تری نسبت به زن داشته و از این جهت نسبت به زنان برتری دارند. زنان در تفکر یونانیان تنها کالای جنسی بودند و فقط به خاطر به دنیا آوردن فرزندان قوی‌ای که پشتوانه‌ی دولت بودند، به آن‌ها افتخار می‌شد. بحث‌های پیرامون زنان در یونان باستان بسیار وسیع است که در این پادکست نمی‌گنجد. البته وقتی از تفکرات و باورهای یونانی سخن می‌گوییم، منظور ما باورهای

حاکم بر دولت شهر آتن - به عنوان مهد تمدن آن دوران یونان - است. هرچند که در سایر دولت شهرها نیز زنان وضعیت چندان خوبی نداشتند و وضعیت برای آنان به همین شکل بود.

در تفکر یونانی، زنان افرادی سردمزاج تلقی می شدند که به دلیل عادات ماهیانه شان، خون دیر به مغزشان می رسد؛ پس قدرت تفکر و تصمیم گیری ندارند. این سنت و باور یونانی در مورد زنان حتی تا قرن ۱۹ و ۲۰ هم پابرجا بود. در آمریکا تصور می شد زنان از یک هفته پیش از قاعدگی تا پایان این دوره توانایی ذهنی کمتری دارند، پس در این دوران باید از کارهای جدی و حیاتی منع شوند که این مسئله ریشه در همین تفکر یونانی دارد. فیلسوفان بزرگی همچون ارسطو نیز در آثارشان زنان را موجودات ناقص الخلقه ای معرفی می کردند. ارسطو اعتقاد داشت که زنان از مردها پست تر هستند ولی از بردگان بالاترند. البته برخلاف ارسطو، افلاطون (که استاد ارسطوست) قائل به برابری نسبی مرد و زن بود. اما تفکر ارسطویی تا قرون وسطا و حتی بعد از آن نیز معتبر بود.

در میان اسطوره ها و داستان های اساطیری یونان، «پاندورا» به عنوان اولین زن خلق شده بر روی زمین شناخته می شود. از ماجرای خلقت پاندورا که بگذریم، در داستان های اساطیری آمده که به وی امر شده بود تا در یک جعبه یا کوزه را هرگز باز نکند، اما وی از این دستور سرپیچی کرده و این جعبه را باز می کند. داخل این جعبه تمام مصیبت ها و بدبختی های دنیا حبس شده بودند که با این اشتباه پاندورا فرار کرده و جهان را دچار مصیبت کردند. اصطلاح «Opening Pandora's box» در زبان انگلیسی از همین جا نشأت گرفته است. بنابراین در تفکر یونان باستان، اولین زن خلق شده به نام پاندورا عامل بدبختی دنیا معرفی می شود. می بینیم که تفکرات اسطوره ای و فلسفی آن زمان بدین شکل بر جریان های فکری مبتنی بر برتر بودن مرد، تأثیر گذاشتند.

دیدگاه دومی که زنان را موجوداتی پست تر و ضعیف تر از مردان معرفی می کرد، باورها و تفاسیر غلط دینی و مذهبی بود که در تاریخ بشر رسوخ کرده است. به عنوان مثال در تفکر مسیحی و یهودی - با استناد به کتب مقدس و روایات موجود - به اشتباه و با تفسیر غلط، زن را موجودی پست تر از مردان معرفی می کردند. در کتاب عهد عتیق و عهد جدید دو روایت در مورد خلقت زن و مرد وجود دارد که تعبیر اشتباه از هر دوی این روایات، بیان گر ضعف زنان است. اولین روایت می گوید زن از دنده ی چپ مرد خلق شده و آن را این گونه تعبیر می کنند که اولویت اول خدا برای آفرینش انسان، جنس مذکر بوده است. در روایت دوم گفته شده که آفرینش زن تنها برای سرگرم کردن مرد بوده و تفسیر آن این است که زن اصلاً جنبه معنوی ندارد.

در تفکرات غلط مذهبی همچنین با استناد به داستان اخراج آدم از بهشت، زن را عامل انحراف آدم و اخراجش می دانند و این باور باعث شده تا زنان به افسون گری متهم شوند. طبق این باور، شیطان در شکل یک مار ابتدا موفق به فریب حوا شد تا آن ها میوه ی درخت ممنوعه را بخورند و انسان از بهشت اخراج شود. بدین ترتیب زنان عامل تمام بدبختی های بشر معرفی می شدند. این ویژگی افسون گری چنان مورد پذیرش جامعه ی مسیحیت قرار گرفته بود که کلیسای کاتولیک تا قرن نوزدهم بلند دعا کردن زنان در کلیسا را به دلیل همین ویژگی زنانه ممنوع کرده بود. ارتودوکس های یهودی نیز دعا کردن بلند زنان و خواندن تورات توسط آن ها را ممنوع می دانند.

محدودیت های نظام مردسالارانه برای زنان

بر اساس همین تفکرات، زن ها از جامعه کنار گذاشته شده بودند و فقط به عنوان دستگاه تولیدمثل به آن ها نگاه می شد. به اعتقاد فمینیست ها، نظام مردسالارانه در تمام این سال ها با این استدالات تاریخی و مذهبی غلط، زنان را از ۴ حق اساسی شان محروم کردند و در واقع این ۴ حق پایه و اساس نظام مردسالار است.

- به اعتقاد فمینیست ها، اولین حقی که زنان از آن محروم شدند، حق آن ها در سیاست است. فمینیست ها می گویند مردان در طول تاریخ از حضور زنان در عرصه ی تصمیم گیری و تصمیم سازی جلوگیری کرده اند. این مسئله از زمان یونان باستان تا ۷۰-۶۰ سال پیش، حتی در پیشرفته ترین دموکراسی های دنیا نظیر انگلیس، فرانسه و آمریکا پابرجا بود.

در یونان باستان به عنوان اولین دموکراسی شناخته شده ی جهان - که امور دولت شهرها با رأی مردم مشخص می شد - تنها ۳ گروه بردگان، دیوانگان و زنان از حق رأی محروم بودند. حتی در انقلاب کبیر فرانسه که با شعار «برابری، برادری و آزادی» سرکار آمد و زنان حضور فعالی در این انقلاب داشتند، حق زنان برای مشارکت سیاسی نادیده گرفته شد.

- حق دومی که زنان مدعی اند از آن محرومند، حق حضور در جامعه و به تبع آن اقتصاد است که تا همین ۷۰ سال پیش نیز به شدت سرکوب می شد. زنان در طول تاریخ به خانه نشینی، فرزندآوری و سروکله زدن با بچه ها تشویق می شدند و حضور آن ها در جامعه بسیار قبیح و زشت شمرده می شد. تا دهه ی ۵۰ میلادی در کشور مدرنی نظیر آلمان، کار بیرون خانه ی زن اصلاً پذیرفته نبود. در واقع کار کردن فقط برای زنان سیاه پوست و طبقه ی پایین جامعه بود و یک اقدام پست به شمار می رفت.

- سومین حقی که فمینیست ها از آن محروم شدند، بحث آموزش و انحصار آن برای مردها بود. تا حدود ۳۰۰ سال پیش، آموزش زنان در ۹۰٪ جوامع به طور کامل رد می شد و آموزش برای دختران و زنان فقط در مدارس دینی، تحت نظر مستقیم کلیسا و در رشته های خاصی امکان پذیر بود. ورود زنان به بسیاری از رشته ها و دانشگاه ها محدود بود و این محدودیت ها تا ۱۰۰ سال گذشته نیز وجود داشت، مثلاً زنان تا همین قرن ۲۰ حق حضور در دانشکده ی حقوق را نداشتند.

- حق عاملیت جنسی و اختیار زن بر بدن خودش دیگر حقی است که فمینیست ها مدعی سلب شدن آن از زنان هستند. در نظام مردسالارانه، مالکیت بدن زن و باروری وی همیشه در اختیار مردان یا نظام قدرت قرار داشته و در واقع زن موتور تولیدمثل بوده است. نقش زن در دنیا فقط در چهارچوب عاملیت جنسی تعریف می شد و یک کالای جنسی بود. این دیدگاه نیز تا ۷۰ سال پیش حتی در اروپا دیده می شد. مثال جدید این موضوع در نظام هیتلری و نقشی که شخص هیتلر (برای افزایش جمعیت نژاد ژرمن) برای زنان در نظر گرفته بود قابل بررسی است. هیتلر برای احیای امپراطوری رایش به دنبال افزایش جمعیت آلمانی ها بود؛ پس سیاست های عجیب جمعیتی در پیش گرفت که زنان

را فقط به دستگاه تولیدمثل تبدیل می‌کرد. اول از همه به دستور هیتلر واژه‌ی مقدس و افتخارآمیز خانواده فقط به زوج‌هایی که ۴ فرزند یا بیشتر داشتند، اعطا می‌شد. دولت نازی بعد از زایمان فرزند پنجم به زنان مدال برنز حزب را اهدا می‌کرد و پس از به دنیا آوردن فرزند هفتم به آن‌ها مدال طلا می‌داد.

دولت نازی دلیلی نمی‌دید که زنان مجرد فرزندی را به هیتلر و آلمان هدیه نکنند؛ پس چندین خانه به نام «خانه‌های زاد و ولد» تأسیس کرد تا زنانی که ازدواج نکرده بودند صاحب فرزند شوند و به آن‌ها لقب «یاور بارداری» داده بودند. زنان حق انتخاب زیادی نداشتند و چه ازدواج می‌کردند چه نمی‌کردند، باید فرزندآوری و بزرگ کردن آن‌ها را اولویت خود می‌دانستند.

تلاش‌هایی برای احقاق حقوق زنان از ظهور مسیح تا قرون وسطا

تا اینجا فهمیدیم داستان نقض حقوق زنان قدمتی به بلندای تاریخ بشر دارد و تا حدود بسیار زیادی حق است. اما وقتی از فمینیسم حرف می‌زنیم، بیشتر ذهن‌ها به مبارزات زنان در دوران حاضر معطوف می‌شود؛ در حالی که مبارزات و تلاش زنان برای از بین بردن این نگاه کالامحور و پست از روی زن، پیشینه‌ی بسیار دیرینه‌ای دارد. البته شکل این تلاش‌ها و مبارزات در گذشته نسبت به دوران معاصر بسیار محافظه‌کارانه‌تر بوده، اما قابل چشم‌پوشی نیست.

برای رسیدن به اولین مبارزه و در واقع تلاشی که زنان برای احقاق حقوق خود داشتند، باید به دوران ابتدایی ظهور مسیح و قرون وسطا سفر کرد. یکی از اولین تلاش‌هایی که زنان در تاریخ غرب به ثبت رساندند، به دوران ظهور مسیح برمی‌گردد. ساختار برابری که مسیح و دین جدیدش برای زنان به ارمغان آورد، باعث شد تا در اوایل دوران ظهور مسیح، زنان بیش از مردان به مسیحیت گرایش داشته باشند. این گرایش زنان به دلیل حق انتخابی بود که مسیحیت برای ازدواج کردن یا نکردن به زن‌ها می‌داد. در واقع یک زن مسیحی می‌توانست بر خلاف جریان غالب آن زمان - که زن وسیله‌ی تولیدمثل بود و باید ازدواج می‌کرد - برای خود حق انتخاب داشته باشد. در این دوران بسیاری از قدیس‌های مسیحی و کسانی که در راه گسترش مسیحیت تلاش می‌کردند، از زنان بودند.

شاید بتوان این اقدام زنان در انتخاب مسیحیت و آزادی ازدواج کردن یا نکردن را از اولین تلاش‌های زنان در تاریخ به شمار آورد که سیستم مردسالار را دچار تنش کرد. با این وجود، این تلاش‌ها با نفوذ امپراطوری روم به کلیسا و به رسمیت شناختن دین مسیحیت توسط «کنستانتین»، پادشاه امپراطوری روم شرقی، شکست خورد. به این ترتیب کلیسا مانند سایر نهادهای اجتماعی به دست مردها افتاد و حضور زنان در این عرصه کاهش یافت. البته زنانی که نمی‌خواستند به زور ازدواج کنند یا دنبال تحصیل بودند، پس از این دوره نیز به استخدام کلیسا و صومعه در می‌آمدند که شیوه‌ای برای فرار از اجبار و تحت فشار قرار دادن زنان بود.

قرون وسطا (که به معنی قرون میانی است) به فاصله‌ی بین قرون چهارم تا چهاردهم میلادی گفته می‌شود. در این دوران کلیسای مسیحی قدرت بسیار زیادی در اروپا داشت و محدودیت‌های زیادی برای تمام بخش‌های جامعه در نظر گرفته بود؛ به همین دلیل این دوران به «دوران تاریکی» معروف است.

در قرون وسطا و همزمان با دوره‌ای که زنان برای نافرمانی از دستورات و ساختار نظام حاکم به کلیسا پناهنده می‌شدند، نام یک زن آلمانی بیشتر از همه می‌درخشد. «هیلدگارد» در این دوران به عشق سوادآموزی به صومعه‌ی کلیسای بندیکتین آلمان پناه آورد. در دورانی که زنان - حتی راهبه‌ها - از نوشتن و سخن گفتن نهی شده بودند، جایگاه علمی هیلدگارد به حدی رسیده بود که با پاپ مکاتبه شخصی می‌کرد و از او برای نوشتن کتاب و آثارش اجازه گرفته بود. هیلدگارد در کلیسای مسیحیت به جایگاهی رسید که به یکی از اولین زنان قدیس در کلیسای مسیحیت تبدیل شد. سبک زندگی هیلدگارد این اعتماد به نفس را به دیگر زنان داد که با تلاش و کوشش می‌توانند به جایگاه بالایی برسند و به شکل غیرمستقیم باورهایی که مردان در مورد زنان ساخته بودند را زیر سؤال برد.

از دیگر زنان شاخصی که در دوران قرون وسطا خلاف ساختارهای مردسالارانه‌ی آن دوران حرکت کرد، می‌توان به «ژان دارک» اشاره کرد. دختری که توانست در آن دوران و با وجود شرایط سخت زندگی زنان، به رهبری نیروهای فرانسوی در جنگ با انگلیسی‌ها (موسوم به جنگ‌های ۱۰۰ ساله) برسد. داستان نوجوانی ژان دارک با افسانه‌های مختلفی ترکیب شده و بسیاری مدعی‌اند که او با برخی از قدیس‌های معروف مسیحیت مانند میشل قدیس، کاترین و مارگارت مقدس ارتباط داشته‌است. طبق این افسانه‌ها، ژان دارک از طرف این قدیس‌ها مأمور می‌شود تا فرانسه را نجات دهد.

در آخر ژان دارک توسط نیروهای طرفدار انگلستان دستگیر و به جرم ارتداد محاکمه شد. اتهام‌های وارده به ژاندارک شامل اصرار به دریافت الهام از قدیسین مسیحی، پوشش مردانه و همچنین اقدام او به فرار از زندان بود. جلسه‌ی محاکمه ژاندارک با دفاع تمام‌قد او از خودش و صحبت‌های آتشین این زن جوان، نقطه‌ی عطفی در تاریخ مبارزات زنان محسوب می‌شود. صحبت‌ها و دفاعیات ژاندارک به عنوان یک زن، تا آن روزگار بی‌نظیر بود.

مبارزه برای آموزش در دوره‌ی رنسانس

پس از قرون وسطا، تاریخ مبارزات فمینیستی در غرب - که مهد فمینیسم است - به دوران رنسانس می‌رسد. در رنسانس مبارزه‌ی زنان به شکل کاملاً نامحسوس و با تلاش برای داشتن حق تحصیل و آموزش آغاز شد. در طول این دوران علی‌رغم در هم شکسته شدن اقتدار کلیسا و آغاز آموزش علوم مختلف در دانشگاه‌ها، باز هم درهای مدارس و دانشگاه‌ها به روی زنان بسته بود. با این وجود در این دوران نیز زنانی جان خود را برای علم‌آموزی به خطر انداختند. زنان بسیاری - که بعداً از مفاخر ادبی این دوران شدند - به هر شکلی که بود به مبارزه علیه این تبعیض می‌پرداختند. «آنا مریا فورمن» در قرن ۱۷ با مخفی شدن در کمد‌های رختکن کلاس‌های دانشگاه اوترخت درس می‌خواند. برخی دیگر از زنان مثل «کونسپسیون آرنال» در اسپانیا نیز با ظاهر مردانه به مدارس و دانشگاه می‌رفت. در این دوران «الیزابت کری» باج‌های فراوانی به

خدمتکاران می‌داد تا دور از چشم مادرش برای او شمع بیاورند و شب‌ها مطالعه کند. البته زنان و دختران طبقه‌ی اشراف یا توسط پدرانشان آموزش داده می‌شدند و یا وقتی معلم خصوصی برادرهایشان به خانه می‌آمدند، آموزش می‌دیدند. این زنان اشراف‌زاده توانستند در مسائل ادبی و هنری بدرخشند و تحسین بزرگان علمی و سیاسی را جلب کنند. در ایتالیای قرن شانزدهم، زن نمونه فقط مادر و همسر خوبی نبود، بلکه یک ادیب توانمند هم بود و این تغییر دیدگاه در شرایطی بود که باز هم زنان از مدرسه و دانشگاه محروم بودند.

عجیب آن‌که در همین دوران که ادیب بودن زن یک زینت بود، سخن گفتن برای زنان نوعی بی‌شرمی به شمار می‌رفت و اقدامی خلاف عفت بود. در این دوران برای جلوگیری از صحبت کردن زنان، آن‌ها باید از ماسک استفاده می‌کردند؛ زیرا سخن گفتن یعنی خدشه‌دار شدن عفت او و آبروریزی بزرگ! بنابراین زن فقط با نوشتن بود که می‌توانست حرفش را بزند و در این شرایط زنان نویسنده و ادیب رنج‌های زیادی کشیدند تا این راه ادامه پیدا کند. در این دوران حتی نویسندگان زن مثل «آنا ماریا فون شورمن»، «مارگارت کاوندیش» و «دوشس نیوکاسل» در ابتدای کتاب‌هایشان به پاکدامنی خود اشاره می‌کردند تا از اتهام بی‌عفت بودن مبرا شوند.

زنی که مدرسه و دانشگاه می‌رفت از دید جامعه دیگر به درد همسری نمی‌خورد و عملاً از جامعه طرد می‌شد. بنابراین کسانی که برای آموزش زنان مبارزه می‌کردند، سعی داشتند ثابت کنند که آموزش برای زنان نه‌تنها آن‌ها را از جایگاه اصلی - که همان همسری و فرزندآوری بود - دور نمی‌کند، بلکه کمک می‌کند زنان به وظایف مادری و همسری خود بهتر عمل کنند. با این تفاسیر، مبارزه‌ی زنان برای حقوقشان در این دوران صرف متقاعد کردن جامعه‌ی مردسالار می‌شد؛ این‌که آزادی آموزش زنان، در چارچوب همان وظایف تعریف‌شده (یعنی همسر و مادر نمونه بودن) است. فشارهای روانی به زنان تحصیل‌کرده در این دوران به حدی بود که بسیاری از این زنان - که اتفاقاً نویسنده و ادیب بودند - یا عطای نویسندگی را به لقایش می‌بخشیدند و یا بسیاری از آن‌ها به بیماری‌های روانی دچار می‌شدند.

سورجوانا اینس؛ زنی که اعتقاد باستانی و مذهبی ممنوعیت تحصیل زنان را زیر سؤال برد

«سورجوانا اینس دولا کروز»، معروف به اولین فمینیست قاره‌ی آمریکا، از مبارزان سرسختی بود که برای آموزش زنان جسورتر از سایر زنان این دوران مبارزه کرد. سورجوانا برای این که بتواند عشقش به خواندن و آموزش را دنبال کند، راه کلیسا و راهبه شدن را در پیش گرفت. وی در صومعه بیش از دیگر راهبه‌ها و زنان فعالیت اجتماعی داشت، تا حدی که حضور فعالش در سطح شهر با سرزنش کلیسای مکزیکوسیتی مواجه شد.

سورجوانا در اعتراض به این سرزنش‌ها به کشیش اعتراف‌گیرنده می‌گوید: چه کسی زنان را از آموزش شخصی و خصوصی منع کرده است؟ مگر در وجود آن‌ها همانند مردها عقل نیست؟ آیا روح زن نمی‌تواند همانند روح مرد رحمت خدا را دریافت کند؟ وی همچنین در نامه‌ای به اسقف اعظم با اشاره به زنانی که اسمشان در انجیل هست و همچنین زنان تاریخ باستان که در دوران خودشان شاخص بودند، از حقوق زنان و برابری فکری و ذهنی زنان و مردان دفاع می‌کند.

زنان استثنائی تاریخ

شاید این موضوع به ذهن شما برسد که در اروپا، آسیا و حتی ایران، زنان وزیر و وکیل و پادشاه کم نداشتیم، مثل الیزابت اول انگلیسی‌ها و یا کاترین کبیر روس‌ها. دلیل این نکته را از زبان یکی از روشنفکران فرانسوی دوره‌ی رنسانس بیان می‌کنیم. این روشنفکر می‌گوید: آموزش زنان جز برای اشراف‌زادگان جایز نیست، چون ممکن بود این شاهزادگان در آینده موقعیت مردگونه را تجربه کنند و مثل ملکه الیزابت بر تخت پادشاهی تکیه بزنند. این یعنی آموزش برای این زنان نیز به خاطر این بود که شاید آن‌ها روزی به موقعیت مردها برسند و زن‌ها از جانب خودشان حقی ندارند.

اصلاح قانون تحصیل زنان و تحول در حقوق زنان

در اواخر قرن ۱۸ فضای منفی‌ای که علیه درس خواندن زن‌ها وجود داشت کمی بازرتر شد و زنان عادی به یک شرط می‌توانستند به مدرسه بروند؛ آن‌ها باید حمایت یک اشراف‌زاده یا روشنفکر را جلب می‌کردند. این قانون عرفی باعث شد تا تعداد زنان تحصیل‌کرده رشد چشم‌گیری بیابد. از این دوران بود که اجتماعات و محافل علمی و ادبی زنان در فرانسه و انگلیس نقش پررنگی به خود گرفت و به شکل محدودی به اجتماع راه پیدا کردند. یکی از این انجمن‌ها، «انجمن جوراب‌آبی‌ها» در انگلیس بود که «الیزابت کارتر»، شاعر قرن ۱۸، معروف‌ترین چهره‌ی این انجمن بود.

تشکیل این انجمن‌ها باعث شد تا حمایت از فعالیت زنان در حوزه‌های علمی و اجتماعی گسترده‌تر شود؛ مثلاً وقتی کارتر به دلیل مشکلات مالی و فشارهای اجتماعی تصمیم گرفت شاعری و کتاب نوشتن را موقتاً تعطیل و شروع به خیاطی کند، شبکه‌ی پشتیبان جوراب‌آبی‌ها نه‌تنها هزینه‌ی چاپ کتاب جدید کارتر را فراهم کرد، بلکه برای کارتر مستمری ماهانه در نظر گرفت تا این زن از حرفه‌ی اصلی خودش دور نشود.

انقلاب کبیر فرانسه و شروع دوران معاصر مبارزات فمینیستی

با وجود تشکیل این انجمن‌ها، تلاش آن‌ها برای احقاق حقوق زنان باز هم به شکل محافظه‌کارانه بود تا این‌که نوبت به وقوع انقلاب کبیر فرانسه و انقلاب صنعتی رسید. زنان یکی از ارکان اصلی انقلاب فرانسه بودند و حضور پررنگی در این انقلاب داشتند. این زنان حتی دو بار بانی تظاهراتی علیه حکومت لویی شدند. اولین اقدام مستقل آن‌ها که مورد حمایت انقلابیون قرار گرفت، راهپیمایی در اعتراض به کمبود و گرانی

نان بود که از بازار پاریس توسط زنان آغاز و تا کاخ ورسای - که محل اقامت پادشاه بود - ادامه پیدا کرد و با حضور سایر گروه‌های انقلابی و مسلح، به عقب‌نشینی دولت انجامید. دومین اعتراض آن‌ها که باز هم بر سر مسائل معیشتی بود، در سال ۱۷۸۹ اتفاق افتاد. با وجود حضور فعال زنان در متن انقلاب فرانسه، بعد از این که اعلامیه‌ی حقوق بشر و شهروندی به عنوان پیش‌نویس قانون اساسی جدید فرانسه نگارش شد، علی‌رغم شعار «برابری، برادری و آزادی» این انقلاب برای مردم فرانسه، حقی برای زنان در قانون جدید فرانسه در نظر گرفته نشد. زنان انقلابی نیز پس از تصویب این لایحه و نادیده گرفتن حقوقشان، به مخالفت با آن پرداختند؛ اما بسیاری از آن‌ها به جرم ضدانقلاب بودن و اقدام علیه انقلاب مردم فرانسه به تیغ گیوتین سپرده شدند.

انقلاب صنعتی و مبارزات فمینیستی

برخی از محققان انقلاب صنعتی را منشأ تحولات حقوق زنان و آغاز دوران تحول مبارزات فمینیستی در تاریخ می‌دانند. لازم است این‌جا توضیح کوتاهی در مورد انقلاب صنعتی بدهیم. انقلاب صنعتی به تحولی در تاریخ اروپا و جهان بین سال‌های ۱۷۶۰ تا ۱۸۵۰ گفته می‌شود که با اختراع ماشین بخار، به تدریج ماشین‌آلات و تولید ماشینی جای انسان و تولید سنتی را می‌گیرد. در این دوره شاهد رشد تولیدات در زمینه‌های مختلف خصوصاً نساجی، زغال‌سنگ و ذوب‌آهن هستیم. انقلاب صنعتی باعث سرعت گرفتن رشد اقتصادی و صنعتی کشورهای اروپایی خصوصاً انگلیس - به عنوان مهد انقلاب صنعتی - شد و این کشورها به استفاده از نیروی کار زنان برای افزایش تولیدات صنعتی روی آوردند.

در مورد تأثیر انقلاب صنعتی در مبارزات فمینیستی معاصر دو دیدگاه کاملاً متفاوت وجود دارد. دیدگاه اول معتقد است انقلاب صنعتی، شتاب گرفتن قطار تولید و خارج شدن جامعه از شکل سنتی و کشاورزی باعث شد تا نظام سیاسی و اقتصادی به نیروی کار زنان هم نیاز پیدا کند و در نتیجه زمینه‌ی حضور زنان در اجتماع را بیش از پیش فراهم کرد. این مسئله باعث شد تا زنان از پستوی خانه‌ها و زمین‌های کشاورزی خارج شوند و به یک آگاهی همگانی برسند و در پی احقاق حقوق بیشتری از خود باشند. به این ترتیب انقلاب صنعتی تأثیر مثبتی در رشد فمینیسم بازی کرد.

گروه دوم معتقدند تا پیش از انقلاب صنعتی و در نظام فئودالی - که مبتنی بر کشاورزی بود - تمام اعضای خانواده اعم از زن و مرد در مزرعه و خانه دوشادوش هم کار می‌کردند و از این جهت زن تفاوتی در حق و حقوق خود با مردان احساس نمی‌کرد. انقلاب صنعتی و شهری شدن زندگی‌ها باعث شد تا مفاهیم دچار تغییر شوند و مردها برای کار از محیط خانه دور شوند و به کارخانه‌ها بروند، اما زن‌ها در خانه بمانند. این مسئله باعث شد تبعیض بین زن و مرد بیش از قبل آشکار شود و به مبارزات فمینیستی برسد.

ظهور مری ولستون کرافت

در وانفسای تحولات انقلابی در فرانسه، یک پژوهشگر زن انگلیسی تحولات فرانسه را به دقت رصد می‌کرد و بعداً منشأ تحولات عجیبی برای زنان شد. این زن کسی نبود جز «مری ولستون کرافت». برای این که مری و تفکراتش را بهتر بشناسیم، باید کمی به عقب برگردیم و زندگی مری را از زبان «ویلیام گادوین»، از فیلسوفان قرن ۱۸ و همسر دوم مری، مرور کنیم.

به گفته گادوین، پدر مری ارباب بود و مادر وی از رعیت‌های پدرش به حساب می‌آمد که همیشه مورد غضب و آزار پدر قرار می‌گرفت. تفکر سنتی پدر باعث شده بود مری از تحصیلات محروم باشد و خود او برای آموزش خودش تلاش کند و راه خودآموزی را در پیش بگیرد. در واقع می‌توان گفت تفکر مبارزاتی مری حاصل دوران کودکی و نوجوانی‌اش بود که در آن پدرش با ظلم به بچه‌ها و مادرشان، این بذر را در درون مری کاشت.

او در ۱۶ سالگی خانه را ترک کرد تا راه خود را در دنیا پیدا کند. شیوه‌های مختلفی را برای پول در آوردن امتحان کرد؛ از جمله راه‌اندازی یک مدرسه‌ی مخصوص دختران که خودش مدیرش بود. اما مدرسه‌ی مری به خاطر بافت سنتی آن روزهای جامعه ورشکست و وی در ۲۸ سالگی مقروض، بی‌پول و بی‌خانمان شد. انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹ برای مری در لندن مثل زلزله بود. حالا که مردم موفق شده بودند «فره مقدس پادشاهان» یا همان اقتدار خدایی پادشاه را در هم بشکنند، همه‌چیز ممکن به نظر می‌رسید. اما آن انتظارات اولیه جامه‌ی عمل نپوشیدند و تمام امیدها برای این که شعار «آزادی، برابری، برادری» به حقوق زنان سرایت پیدا کند، بر باد رفته بود و زنان انقلابی معترض به در نظر نگرفتن حقوقشان، اعدام شدند. این ناکامی زنان فرانسوی در احقاق حقوقشان باعث شد که مری ولستون کرافت به فکر نگارش یک کتاب بیفتد و کتاب «استیفای حقوق زنان» را تنها در مدت شش هفته بنویسد.

مری نادیده گرفتن زنان در فرانسه را ناشی از تفکر ژان ژاک روسو - که یکی از فیلسوفان انقلابی فرانسه بود - می‌دید و این کتاب را برای حمله به ژان نوشت. ژان ژاک روسو معتقد بود زنان باید برای لذت مردان آموزش ببینند، زنان باید مطیع و مطبوع و زن و مادر خوبی باشند. مری ولستون کرافت از فلسفه‌ی تربیتی ژان ژاک روسو در کتاب «امیل» متنفر بود، چون روسو در این اثر رشد قوای عقلانی را مهم‌ترین هدف تربیتی اما تنها برای پسران معرفی می‌کرد. ژان به دوگونگی جنسی انسان اعتقاد داشت. یعنی معتقد بود مرد خردورز و زن عاطفی مکمل یکدیگرند. از دید روسو مردان باید شجاع و خویشتن‌دار و عادل و بردبار تربیت شوند، در حالی که زنان را باید صبور و سر به زیر و خوش خلق و انعطاف‌پذیر بار آورد. با این اوصاف، روسو معتقد بود پسران بهتر است به تحصیل علوم انسانی، اجتماعی و علوم طبیعی بپردازند و دختران بهتر است ضمن پیرایش مهارت‌های خانه‌داری خویش، دستی هم در شعر و قصه و هنر و موسیقی داشته باشند. در سمت مقابل مری اصلاً این تفکیک را قبول نداشت و به شدت به آن حمله می‌کرد. مری معتقد بود توانایی آموزش و درک کردن در زنان و مردان فرقی ندارد و برخلاف هم‌عصران و گذشتگان خود، این مسئله را بی‌پروا بیان می‌کرد.

مری در رد نظر آموزشی دختران و پسران ژان ژاک روسو می‌نویسد: زنان تعلیم می‌بینند بردگان خانگی مطلوبی باشند و جامعه در ظاهری مبدل با زنجیری ابریشم‌نما به زنان رشوه می‌دهد تا تحمل کنند و حتی عاشق بردگی شوند. زنان باید در حوزه‌های تخصصی‌تر علمی

مثل پزشکی و حتی سیاست ورود کنند تا این تابو شکسته شود. این ایده‌ی مری در سال ۱۸۶۷ با ورود اولین زن انگلیسی به رشته‌ی پزشکی تحقق یافت. این شجاعت مری باعث شد تا او هم مانند دیگر زنان آزادی‌خواه با موجی از تهمت‌ها مواجه شود. یکی از نمایندگان مجلس انگلیس در آن دوران مری را «کفتار دامن‌پوش» معرفی کرد.

زندگی ماری نیز همواره دستاویزی برای حمله‌ی مخالفان حقوق زنان به او و طرفدارانش بود. مری به دلیل عشق به همسر اولش و طرد شدنش توسط او که آمریکایی‌الاصل بود، دو بار خودکشی کرده بود. به همین دلیل منتقدان مری با خوشحالی به این نکته اشاره می‌کردند زنی که کتاب استیفای حقوق زنان را نوشته و به شدت طرفدار استقلال زنان از مردان بوده، خودش به توصیه‌ی خودش عمل نکرده و حتی دو بار به‌خاطر عشق به یک مرد خودکشی کرده است.

موج‌های اصلی فمینیستی در عصر معاصر

اما تفکرات مری ولستون کرافت باعث شکل‌گیری فمینیسم معاصر شد که از اوایل قرن ۱۹ آغاز و تا امروز ادامه دارد. آن‌چه امروزه به عنوان فمینیسم می‌شناسیم، بر اساس سیر تکامل و دستاوردهایش، تاکنون ۳ موج جریانی را تجربه کرده است.

موج اول

در موج اول که از سال ۱۸۳۰ آغاز و تا اواسط قرن ۲۰ (یعنی حدود ۱۲۰ سال) ادامه داشت، تأکید فعالان فمینیسم بر حقوق مدنی و سیاسی زنان بود و برای برابری حقوق مدنی زنان و مردان تلاش می‌کردند.

یکی از کمپین‌ها و برنامه‌های موفق فمینیست‌ها در این موج، مسئله‌ی حق رأی زنان بود که بعد از نزدیک ۱۰۰ سال مبارزه، به تدریج در اروپا و آمریکا به نتیجه رسید. این حرکت فمینیست‌ها به «سافروجت» معروف شد که به معنای حق رأی است. سافروجت‌ها کسانی بودند که برای رسیدن به حق رأی زنان تلاش می‌کردند. فیلمی هم به همین نام «سافروجت» وجود دارد.

رهبری این سافروجت‌ها که فعالیت خود را از بریتانیا شروع کرده بودند با «املین پنکهرست» بود. املین با حمایت خانواده‌اش وارد مبارزات فمینیستی شد. حمایت‌های همسرش از فعالیت املین باعث شد تا وی اتحادیه‌ی حق رأی زنان را بنیان‌گذاری کند. چند سال بعد از این، املین برای گسترش جنبش حق رأی تصمیم گرفت به عضویت یکی از احزاب انگلیس در بیاید، اما به‌خاطر جنسیتش در حزب پذیرفته نشد.

از سال ۱۹۰۳ املین اتحادیه‌ی سیاسی-اجتماعی زنان را پایه‌گذاری کرد. این اتحادیه بذر نخستین اعتراضات خشونت‌آمیز سافروجت‌ها در انگلیس را کاشت. آن‌ها به‌خاطر درگیری‌هایی که ایجاد می‌کردند خیلی زود معروف شدند. آتش زدن امکان عمومی و برخورد فیزیکی با پلیس بخشی از مدل املین و اتحادیه‌ی او بود. این شیوه‌ی خشونت‌آمیز باعث شد تا جنبش سافروجت‌ها و خصوصاً اعضای اتحادیه‌ی سیاسی و اجتماعی زنان به شدت سرکوب شوند. بسیاری از این سافروجت‌ها از جمله املین و دخترهایش در انگلیس زندانی شدند؛ اما این گروه دست از اعتراض بر نداشت و با اعتصاب غذا موج جدیدی از مبارزات برای رسیدن به حق رأی را کلید زدند.

اقدامات گروه تحت رهبری املین به حدی غیرقابل‌پیش‌بینی و عجیب بود که حتی برخی از گروه‌های محافظه‌کار سافروجت، کارهای اتحادیه‌ی سیاسی-اجتماعی زنان را محکوم کردند. اما در نهایت املین پیش از مرگش روزی که زنان همراه مردان پای صندوق رأی بروند را به چشم دید. بریتانیا در سال ۱۹۱۸ بلاخره با حق رأی زنان بالای ۳۰ سال و مردان بالای ۲۱ سال موافقت کرد تا از این طریق هم‌چنان اکثریت رأی دهندگان را در دست مردها نگه‌دارد. این قانون در سال ۱۹۲۸ اصلاح شد و سن رأی زنان هم به ۲۱ سال رسید.

البته اولین کشوری که حق رأی زنان را به رسمیت شناخت نیوزلند بود. این کشور در سال ۱۸۹۳ حق رأی زنان را به رسمیت شناخت. در آمریکا بعد از ۱۰۰ سال مبارزه سافروجت‌ها، سرانجام در سال ۱۹۲۰ حق رأی زنان توسط ویلسون عملی شد. در فرانسه این حق تا سال ۱۹۴۴ به رسمیت شناخته نشده بود. در ایتالیا بعد از جنگ جهانی دوم حق رأی برابری به زنان اعطا شد و زنان ژاپنی در سال ۱۹۴۸ به حق رأی رسیدند.

مطالبات موج اول فقط در حق رأی خلاصه نمی‌شود و حقوق دیگر زن‌ها مثل حق طلاق، حق مالکیت، حق استخدام برابر و مزایای کاری برابر را هم شامل می‌شد؛ اما این حقوق به اندازه‌ی حقوق سیاسی مورد توجه قرار نگرفتند. اگر از یک زاویه دیگر نگاه کنیم، فعالیت زنان برای حقوق برابر در موج اول به تغییر ساختارهای قانونی و تغییر مقررات ضد زن معطوف بود.

موج دوم؛ تغییر جامعه

فعالیت‌های فمینیستی به دلیل بروز دو جنگ جهانی و وضعیت بد اقتصادی بیشتر کشورهای دنیا با یک وقفه طولانی مواجه شد و با فروکش کردن آتش جنگ جهانی دوم و عادی‌تر شدن شرایط، دوباره از سرگرفته شد. آغاز این فعالیت‌ها از سال ۱۹۶۰ به بعد به موج دوم فمینیسم مشهور شد. موج دوم این جریان بعد از برداشته شدن تقریبی محدودیت‌های سیاسی زنان در کشورهای مختلف به سایر محدودیت‌های زنان مثل محدودیت‌های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی آن‌ها تأکید می‌کرد. محدودیت‌هایی نظیر کار کردن در جامعه، فرصت‌های برابر شغلی، دستمزد برابر مردان و زنان و استقلال باروری و جنسی زنان. در واقع موج دوم فمینیستی با تأکید بر تغییر باورهای اجتماعی و همچنین پیگیری مطالبات باقیمانده از موج اول شکل گرفت. موج دومی‌ها به نابرابری‌های غیررسمی‌تر تأکید داشتند تا نابرابری‌های رسمی که موج اولی‌ها در پی‌اش بودند.

«سیمون دوبووار» معروف‌ترین نظریه‌پرداز موج دوم فمینیسم محسوب می‌شود. به اعتقاد دوبووار بخش اعظمی از نابرابری‌هایی که به زن تحمیل می‌شود نانوشته است و صدها یا شاید هزاران سال است که در جامعه و فرهنگ جوامع بشری رسوخ کرده است. این نظریه‌پرداز در کتاب «جنس دوم» به این باور عمومی و تاریخی که «زن همیشه پایین‌دست‌تر از مرد است» انتقاد می‌کند و راه نجات زنان را در این

می‌داند که باور «مرد کنشگر است و زن کنش‌پذیر» را بر هم بزنیم. دوبرووار در سال ۱۹۷۱ و در اوج اعمال قوانین ضد سقط جنین در فرانسه و همچنین قبح شدید این کار در جامعه، بیانیه‌ای را علیه این قوانین تنظیم کرد. این بیانیه به امضای ۳۴۳ زن که قبلاً تجربه‌ی سقط جنین غیرقانونی داشتند رسید و سروصدای زیادی در جامعه‌ی فرانسه به پا کرد.

دوبرووار می‌گوید از بدو تولد که جنسیت بچه مشخص می‌شود، رفتار تبعیض‌آمیز علیه دختران به صورت خواسته یا ناخواسته شروع می‌شود و دختر به‌خاطر جنسیتی که دارد محدود می‌شود؛ مثلاً برای دختر عروسک می‌خرند که با آن بازی کند و مادر بودن را بیاموزد، اما پسر بچه‌ها در انتخاب نوع تفریحشان آزادانه عمل می‌کنند. یا دختر باید قبل از تاریکی هوا خانه باشد، اما پسر تا هر زمانی که بخواهد می‌تواند بیرون بماند. به طور کلی فعالین موج دوم تعاریفی مثل مادر و همسر را همان بندهایی می‌داند که نظام مردسالارانه به جامعه‌ی زنان القا کرده تا به وسیله‌ی آن زنان را محدود کند. دوبرووار در مهم‌ترین جمله‌ی خود می‌گوید «تو زن به دنیا نمی‌آیی، بلکه زن می‌شوی.»

انقلاب جنسی و جنبش عشق آزاد

همزمان با اوج‌گیری موج دوم فمینیسم، شاهد تشکیل جنبشی تحت عنوان «انقلاب جنسی» در غرب هستیم که مدل سنتی رفتارهای جنسی و عاطفی را به چالش می‌کشد. اعضای این جنبش اول از همه به دنبال عادی‌سازی رابطه‌ی خارج از ازدواج بودند که تا پیش از انقلاب جنسی قبیح بود. بعد از آن مسئله‌ی رسمی و قانونی شدن شیوه‌های جلوگیری از بارداری و سقط جنین و همچنین روابط بین جنس موافق (یعنی همجنس‌گرایی) جزء اهداف انقلابیون بود. در واقع انقلابیون می‌خواستند نگاه دستگاه تولیدمثل را از زنان بردارند و روابط را در تمام سطوح آزاد کنند که موفق هم شدند.

البته سال‌ها قبل از این، جنبش دیگری با نام جنبش «عشق آزاد» به راه افتاد که هر شکل و تجلی‌ای از عشق را می‌پذیرفت. هدف اصلی این جنبش، قطع دخالت نهاد مذهب و حکومت در روابط بین افراد بود که به بیان دقیق‌تر یعنی قطع دخالت نظام‌های مردسالارانه در روابط بین افراد؛ بنابراین هدف اصلی جنبش آزادی به اهداف فمینیست‌ها بسیار نزدیک است. جنبش عشق آزاد در اوایل قرن ۲۰ و در موج اول فمینیستی اتفاق افتاد، اما به فعالیت‌های موج دومی شباهت بیشتری داشت.

رویش فمینیست‌های رادیکال و انحرافات در موج دوم

در این بین تأکید بسیار زیاد برخی فمینیست‌ها به این که مردان باعث سرکوب استقلال جنسی آن‌ها شده‌اند، باعث شد نفرت زیادی از مردان در دل برخی زن‌ها به وجود بیاید و این دسته در برخورد با مسئله‌ی حقوق زنان افراط کردند. این گروه از زنان به «فمینیست‌های رادیکال» معروف شدند.

اولین اعتقاد فمینیست‌های رادیکال یادآوری تبعیض‌ها و خشونت‌هایی است که در طول تاریخ توسط مردان به آن‌ها اعمال شده است. بعد از این فمینیست‌ها سراغ قانون، جامعه و خانواده می‌روند و با حمله به تمام این ساختارها، تمام آن‌ها را عامل ظلم به خودشان می‌دانند. به همین دلیل احقاق حقوق توسط این ساختارها را غیرممکن می‌دانند و شیوه‌های اصلاحی فمینیست‌های موج اول - که به دنبال اصلاح قوانین و مقررات حاکم بر کشور بود- را رد می‌کنند. این شیوه از فمینیسم در واقع براساس یک نفرت جنسی از مردان شکل گرفته و هر آنچه که پیش از این منتسب به جامعه‌ی مردسالار بوده را نفی می‌کند و حتی کمک گرفتن از مردان در راه مبارزات فمینیستی را مردود می‌دانند. به اعتقاد آن‌ها اصلاح این ساختارهای کهن مردسالارانه - حتی اصلاح خانواده- ممکن نیست و باید تمام آن‌ها ویران و جامعه‌ای نو بر اساس برابری جنسی بنا کرد.

فمینیست‌های رادیکال، مردان را از نظر زیست‌شناسی خشن و موجوداتی سلطه‌جو می‌دانند که به طور طبیعی به اعمال خشونت علیه زنان میل دارند. رادیکال‌ها تمامی مشکلات را از چشم مردان می‌دیدند و خواستار رسیدن به برابری از طریق روش‌های انقلابی به جای روش‌های تدریجی و اصلاح‌گرا بودند. این دیدگاه افراطی فمینیست‌های رادیکال باعث شد تا انحرافات زیادی در جریان فمینیستی به وجود بیاید و فمینیسم در ذهن بسیاری از مردان به یک فعالیت ضد مرد تعبیر شود. از دل فمینیسم رادیکال فمینیسم‌های جدایی‌طلب بیرون آمدند که به دنبال جدایی مردان و زنان و تفکیک جنسیتی هستند که این امر نسل بشر را به نابودی می‌کشاند. پس تا این‌جا به نوعی متوجه می‌شویم که احساس برخی از افراد که «فمینیست‌ها ضد مرد هستند» ریشه در کجا دارد.

جنبش ضد فمینیسم یا آنتی فمینیسم

به دنبال همین ماجرا، دست گذاشتن فمینیست‌های موج دوم بر ارزش‌های خانوادگی و جامعه باعث شد تا گروه‌های زیادی علیه فمینیست‌ها شکل بگیرند که بخش مهمی از آن‌ها گروه «حامیان حقوق مردها و اخلاق در جامعه» بودند که باور داشتند فمینیست‌ها موجوداتی مردستیز هستند. این اتفاقات باعث شد تا جنبشی تحت عنوان ضدیت با فمینیسم شکل بگیرد. آنتی فمینیست‌ها می‌گویند فمینیسم تفاوت‌های طبیعی بین جنسیت‌ها را نفی می‌کند و تلاش می‌کند مردم را علیه گرایش‌های زیستی‌شان تغییر دهد.

آنتی فمینیست‌ها می‌گویند فمینیسم با وجود ادعای حمایت از برابری، به مسائل حقوق منحصر به مردها بی‌توجهی می‌کند. گروه دیگری معتقدند که جنبش فمینیستی به هدف خود رسیده و حالا با استفاده از حقوق و معافیت‌های ویژه (نظیر بورس‌های فقط زنان، تبعیض مثبت و سهمیه‌های جنسیتی دیگر) خواهان جایگاه بالاتری برای زن‌ها نسبت به مردها است. همان‌طور که گفتیم آن دسته از فمینیسم که در پی چنین اهدافی هستند به فمینیست‌های جدایی‌طلب و برتری‌طلب معروف شدند و حاصل همین موج دوم بودند.

البته فعالیت‌های آنتی فمینیسم از زمان پیدایش موج اول فمینیسم آغاز شده بود و در ابتدا گروه‌های مذهبی و سنت‌گرا مخالف آن بودند؛ اما در موج دوم گروه‌های بیشتری (حتی برخی از خود زنان) به آنتی فمینیست‌ها پیوستند. طبق یک بررسی در ایالات متحده آمریکا تنها ۳۲٪ زنان خود را فمینیست می‌دانستند.

این موج دوم علی‌رغم حرکت برخی فمینیست‌ها به سمت رادیکالیسم - که باعث واکنش منفی و مقاومت برخی گروه‌ها در مقابل آن‌ها شد - دستاوردهای مهمی هم داشت. از جمله‌ی این دستاوردها معرفی کردن حقوق زنان در مرحله‌ی اول به خود زنان و در مرحله‌ی بعد به تمام افراد جامعه بود. آن‌ها موفق شدند مسئله‌ی حقوق زنان و فمینیست‌ها را از یک مسئله‌ی قانونی و سیاسی به یک مسئله‌ی اجتماعی تبدیل کنند. آن‌ها توانستند این پیام را به جامعه برسانند که مسئله‌ی نقض حقوق زنان ابتدا از جامعه شروع می‌شود و باید این مسئله اصلاح شود. دستاورد دیگر موج دومی‌ها ایجاد نهادهای فمینیستی در سطح ملی و بین‌المللی، همچون مرکز بحران تجاوز به زنان، پناهگاه‌های همسران سوءاستفاده شده، سازمان‌های مطالعات زنان، شبکه‌های انتشاراتی فمینیستی و سازمان‌های جهانی حقوق زنان بود. استقلال جنسی و رسیدن به حقوقی همچون سقط جنین در کشورهای غربی از نتایج دیگر این موج به شمار می‌رود.

موج سوم فمینیسم؛ بازتعریف مفاهیم

موج سوم جریان فمینیستی از اوایل دهه‌ی ۸۰ میلادی آغاز شد و تا امروز ادامه دارد. در واقع موج سوم فمینیستی در واکنش به ناکامی‌های موج دومی‌ها و انتقاداتی که به این موج می‌شد، ایجاد شد. در این موج فمینیست‌ها دیگر به دنبال نفی جنسیت نبودند و فقط سعی کردند زنانگی را بازتعریف کنند و زنان را موجوداتی قوی، جسور و عقلانی جلوه دهند تا از این طریق هم جلوی برانگیخته شدن احساسات اعضای جامعه را بگیرند و هم حرفشان را بزنند. با این مدل، فمینیست‌های موج سومی امیدوار بودند چه بسا بتوانند که سایر اعضای جامعه و از جمله مردها را نیز با خود همراه کنند.

موج سومی‌ها سعی دارند تصورات غلطی که در مورد عقلانیت و خرد زنان ایجاد شده است را به کمک آزمایشات علمی رد کنند و ثابت کنند زنان می‌توانند نقشی برابر با مردان بپذیرند. مثلاً تا پیش از این ادعا می‌شد زنان نمی‌توانند خوب صحبت کنند و در این کار دچار مشکل هستند؛ اما موج سومی‌ها ثابت کردند این مسئله به دلیل دور نگه‌داشتن زن‌ها از جامعه و آموزش بوده که در تاریخ رسوخ کرده و حالا زدوده خواهد شد.

تا چند سال پیش ادعا می‌شد زنان کمتر از مردان ریاضی یاد می‌گیرند و هوش ریاضی کمتری دارند و این مسئله به یک باور عمومی تبدیل شده بود. موج سومی‌ها برای رد این ادعا دانش‌آموزان دختر و پسر یک دبیرستان در آلمان را در زمان کلاس ریاضی جدا کردند تا فارغ از جو حاکم، ریاضی یاد بگیرند. بعد از این دوره مشخص شد هوش ریاضی دخترها و پسرها فرقی ندارد و فقط این جو باعث می‌شود دختران حس کنند ضعیف‌تر هستند و کمتر یاد بگیرند.

باور دیگری در مورد این که مردان بهتر از زنان کار می‌کنند وجود دارد که این مسئله باعث ایجاد نوعی تبعیض جنسیتی در استخدام شده است. محققان آمریکایی برای اثبات این ادعا چند رزومه‌ی کاری به دانشگاه‌های مختلف آمریکا فرستادند. رزومه‌ها از همه نظر یکسان بودند، اما تعدادی از آن‌ها به نام یک مرد و تعدادی دیگر به نام یک زن بود. نتیجه آن بود که رزومه‌هایی که به نام مردان بودند پیشنهادهای کاری بیشتری دریافت کردند و حقوق پیشنهادی برای آن‌ها مبلغ بالاتری بود.

مهمترین باوری که موج سومی‌ها زیر سؤال بردند، ضعیف بودن زنان نسبت به مردان است. این باور ناشی از تفاوت بافت ماهیچه‌ای مرد و زن است؛ اما در واقع زنان در مقابل بسیاری از بیماری‌های ژنتیکی مثل دیستروفی ماهیچه‌ای و هموفیلی مقاوم‌تر هستند. زنان بیشتر از مردان می‌توانند گرسنگی یا تغییرات شدید دمایی را تحمل کنند و در برابر عفونت‌ها مقاوم‌تر هستند.

از طرفی موج سومی‌ها معتقدند شرایط تمام زنان در کشورهای مختلف و حتی یک جامعه یکسان نیست و با توجه به این وضعیت باید شیوه‌ی مبارزاتی هر گروه از زنان فرق داشته باشد. مثلاً در عربستان که زنان تا چند وقت پیش برای حق رانندگی و داشتن شناسنامه می‌جنگیدند، نسخه‌ی مبارزاتی متفاوت‌تری نسبت به کشورهای آزادتر نیاز دارند. یا زنان سیاه‌پوست آمریکایی نسبت به زنان سفیدپوست آمریکایی شرایط متفاوت‌تری در جامعه دارند و شیوه‌ی مبارزاتی آن‌ها فرق دارد. در واقع جغرافیا، نژاد، دین و چندین مؤلفه‌ی دیگر در نحوه‌ی مبارزات فمینیستی متفاوت است. این دیدگاه باعث پیدایش «کوفمینیسم» شد که دو نمونه از مهمترین آن‌ها «فمینیسم اسلامی» و «فمینیسم سیاه» است.

فمینیست‌های اسلامی معتقدند در دین اسلام فرقی بین زنان و مردان وجود ندارد و طبق آیات قرآن تنها عامل برتری انسان‌ها نسبت به هم، ایمان آن‌هاست. بنابراین تمام تبعیض‌هایی که با اسم دین و تأکید بر روایات بر زنان اعمال می‌شود، از پایه و اساس رد است. این فمینیست‌ها راه احقاق حقوق زنان را در بازگشت به اسلام اولیه و قرآن می‌دانند و هر قرائتی که مردان را بر زنان برتر می‌داند، باطل می‌دانند. یا مثلاً فمینیسم سیاه توسط زنان سیاه‌پوست ایجاد شده است. این مدل فمینیسم معتقد است مسئله‌ی زنان سیاه‌پوست فراتر از سایر زنان است؛ زیرا آن‌ها در طول تاریخ یک تبعیض دیگر را هم به دوش کشیده‌اند و آن سیاه‌پوست بودنشان است. حقوق این زنان به خاطر نژادپرستی سفیدپوستان بیشتر از زنان دیگر پایمال شده‌است. البته با توجه به جایگاه زن در میان جوامع سیاه‌پوست و اهمیت ویژه‌ی آن‌ها برای نهاد خانواده، آن‌چه آن‌ها به عنوان فمینیسم دنبال می‌کنند، محافظه‌کارانه‌تر و در چارچوب احترام به نهاد خانواده است.

البته شاخه‌های فمینیسم بسیار زیاد است که توضیحات مربوط به آن‌ها در این فرصت نمی‌گنجد و با یک سرچ ساده می‌توانید به توضیحات خوبی در مورد هر یک از این شاخه‌ها برسید. مثل فمینیسم لیبرال، مارکسیست، سوسیالیست و...

در نهایت موج سوم سعی کرد تصور غلطی که فمینیسم را یک فعالیت ضد خانواده معرفی می‌کرد، از بین ببرد. همچنین پیگیری مهمترین هدف موج دوم که همان اصلاح نگاه جامعه نسبت به زن و اثبات توانایی‌های آن‌ها بود، در موج سوم ادامه پیدا کرد که موفق‌تر بود؛ چرا که از حاشیه‌های موج دوم در امان ماند. این موج همچنین با بومی کردن مبارزات فمینیستی با توجه به شرایط زنان در هر منطقه و کشور، فمینیسم را به کشورهای حاشیه‌ای نیز صادر کرد. البته که بسیاری معتقدند موج سوم فمینیسم هنوز هم ادامه دارد و به پایان نرسیده است.

مسئله‌ی زن و نقش آن‌ها در جامعه‌ی ایران در طول سالیان متمادی دچار تغییر و تحول بسیار زیادی شده‌است. در ایران باستان همانند بسیاری از جوامع دیگر آن دوران، نظام حاکم بر جامعه یک نظام مردسالار بود. با این وجود برخلاف بسیاری از جوامع هم‌عصرش، بعضی زنان به جایگاه‌های بالا رسیدند؛ مثلاً بانو «آرتمیس» که در زمان خشایارشا و جنگ با آتنی‌ها به فرماندهی نیروهای ایرانی رسیده بود. زنان در ایران باستان از حقوق مالکیت و ارثیه برخوردار بودند. زنان ایران همچنین از استقلال و نفوذ خوبی برخوردار بودند که نمونه‌ی آن در داستان ملکه وشتی و استر (که دو تن از همسران خشایارشا بودند) قابل بررسی است. توضیحات بیشتر در مورد این موضوع در مجال این پادکست نیست و به مخاطبین عزیز دایجست سپرده می‌شود.

هر چه به پیش رفتیم حقوق و جایگاه زنان در ایران کم و کم‌تر شد و زنان ایرانی نیز مانند زنان سایر نقاط دنیا به پستوی خانه‌ها رانده شدند. انقلاب مشروطه فرصت خوبی را برای آنان فراهم کرد تا پس از آن که سال‌ها به کنج خانه‌ها تبعید شده بودند، فعالیت‌های اجتماعی خود را بیشتر کنند. اما این اقدامات آن‌ها بیش از آن که برای احقاق حقوق خودشان باشد، یک حرکت سیاسی و ملی‌گرایانه بود که رهبری اصلی آن با مردان بود. زنان ایرانی همانند هم‌تایان فرانسوی خود از احقاق حقوق خودشان از طریق انقلاب بی‌نصیب ماندند و قانون اساسی مشروطه نه تنها حقی برای آن‌ها قائل نشد، بلکه زن‌ها را در کنار مجرمان و دیوانگان از حق رأی محروم کرد.

با این حال مهم‌ترین دستاورد مشروطه برای زنان، بازتر شدن فضا و تشکیل سازمان‌های زنانه بود. در این دوران سازمان‌های مخفی زنانه‌ی زیادی ایجاد شدند که البته بخش زیادی از آن‌ها مثل «انجمن مخدرات وطن» بیش از آن که در پی حقوق زنان باشند، به دنبال مبارزه با استعمارگران انگلیس یا روس و همچنین احیای مشروطه بودند. انجمن‌هایی مثل انجمن «حریت نسوان» یا همان انجمن «آزادی زنان» در کنار مشروطه و فضای ایجادشده در آن دوران، پیگیر حقوق زنان بودند. آشنایی زنان با آداب معاشرت، تشویق آن‌ها به حضور در جامعه و دادن اعتماد به نفس به زنانی که سال‌ها تحت سرکوب بودند، از اهداف اولیه‌ی انجمن‌هایی مثل انجمن حریت نسوان بود.

زنان ایرانی بعد از این دوران نیز به مبارزه برای احقاق حقوق خود ادامه دادند، و در نهایت در سال ۱۳۴۱ و در طرحی موسوم به انقلاب سفید به حق رأی رسیدند؛ اما دغدغه‌های آن‌ها برای معرفی جایگاه اصلی زن به جامعه ادامه داشته و دارد که دستاوردهای مهمی هم داشته، اما تا سرمنزل مقصود فاصله‌ی زیادی دارد.

سخن آخر

همان‌طور که متوجه شدیم، فمینیسم در معنای کلی آن اصلاً به معنای مردستیزی یا اختلاف‌افکنی بین زنان و مردان نیست؛ بلکه تلاشی برای احقاق حقوق از دست رفته‌ی زنان در طول تاریخ است. البته ممکن است رفتار غلط برخی فمینیست‌های افراطی و رادیکال باعث برداشت‌های غلطی شده باشد، اما تفکیک بین این جریانات خیلی مهم است و مهم‌تر از بازی با این واژگان، تلاش برای احیای حقوق زنان است. فمینیست‌ها در طول این قرن‌ها به دستاوردهای مهمی رسیدند. زنان در تلاش‌های اولیه خود به دنبال حق آموزش برابر رفتند و در آن موفق بودند. بعد از آن نوبت به احیای حقوق سیاسی و حق رأی رسید که در موج اول فمینیسم مطرح شد. فمینیست‌ها در گام بعدی مسئله‌ی زنان را به سطح جامعه کشاند و به یک مسئله‌ی اجتماعی تبدیل کرد. آن‌ها موفق شدند استقلال جنسی و مالکیت تن برای زنان را رسمی کنند و البته زنان را با حقوقشان آشنا کنند.

این آگاهی‌بخشی به زنان در مورد حقوقشان و همچنین به کل جامعه هنوز هم ادامه دارد و جزئی از برنامه‌های فمینیست‌های معاصر است. مسائلی نظیر خشونت علیه زنان در خانه یا جامعه و همچنین آزارهای جنسی از مهم‌ترین دغدغه‌های امروز فمینیست‌ها به‌شمار می‌رود. جنبش‌هایی نظیر افشای آزارهای جنسی توسط زنانی که به آن‌ها تعارض شده است از فعالیت‌های معاصر فمینیست‌ها بوده که به‌خاطر مطرح شدن نام چندین سیاستمدار و هنرمند سروصدای زیادی به پا کرده است.

این تلاش و مبارزه کماکان در جریان است و امیدواریم روزی برسد که هر دو جنس مرد و زن در نگاه تمام انسان‌ها برابر باشند و کسی خود را برتر از دیگری نداند. شاید یکی از کارهایی که در همین راستا می‌توان انجام داد، تلاش برای افزایش آگاهی باشد، حتی به شکل همین یک ساعت وقتی که شما گذاشتید. پس اگر فکر می‌کنید که با اشتراک گذاشتن این یک ساعت با دیگران آگاهی آن‌ها را هم افزایش می‌دهید، حتماً این کار را انجام دهید؛ چرا که شاید حداقل کاری‌ست که ما می‌توانیم به عنوان انسان مسئول انجام دهیم.

منابع

- کتاب زنان و روزگارشان و تاریخ فمینیسم - میشل ریو
- مقاله‌ی روی‌آورد فمینیسم به اقتصاد
- کتاب انقیاد زنان
- گزارش رادیو بی بی سی در مورد مری ولستون کرافت
- کتاب تئوری فمینیسم از حاشیه به مرکز
- کتاب خواجه مؤنث
- انجمن‌های نیمه سری زنان در نهضت مشروطه
- برداشت کلی از کتاب تولید دانش فمینیستی
- مقاله‌ی Becoming the Third Wave: